«آنان که از کلام خدا سوءاستفاده می‌کنند»

مهدی ابراهیم‌زاده

بدون شک همه ما پس از عمل تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که منجر به انهدام برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی در نیویورک شد و از خود بیش از ۳۰۰۰ کشته به جای گذاشت، بارها به این فکر افتاده‌ایم که این واقعه جانخراش که به گفته بعضی‌ها جهان را تغییر داد، چگونه و توسط چه کسانی صورت گرفته است؟ چگونه انسان‌هایی پیدا می‌شوند، که تصمیم می‌گیرند، جان خود و چندصد مسافر هواپیماهای خطوط هوایی داخلی آمریکا را چنین موشک عظیمی به سوی سمبل سرمایه‌داری جهانی، شلیک کنند، تا چندهزار تن دیگر را با خود به همراه Word Trade Center به خاکستر تبدیل کنند؟ به این سئوال و ده‌ها سئوال دیگر در این باب تاکنون پاسخ‌های گوناگون داده شده است. یک دسته متوجه مظلومیت قربانیان آمریکایی و آمریکا و تنفر از عمل تروریستی بنیادگرایان اسلامی و آن گونه که اعلام شده، از عمل بن‌لادن و سازمان القاعده، شده‌اند و در کارزار جهانی مبارزه با تروریسم هم شرکت می‌کنند. بدون این که به عملکرد آمریکا در سال‌های دور و نزدیک در جهان و بویژه در کشورهای اسلامی بپردازند.

دسته دیگر پاسخ خود را تنها متوجه جنایات آمریکا در ویتنام، در جنگ خلیج در پشتیبانی از طالبان... می‌کنند بدون این که به ابعاد تروریستی و جنایتکارانه فکر و عمل آن‌هایی که نابودی مخالف خود را مجاز می‌داند اندیشه بکنند.

پاسخ‌های جامعی که ما را به راه‌یافت درستی رهنمون کند و سزاوار تامل باشند، اندک‌اند.

اثر تازه دکتر مصطفی دانش روزنامه‌نگار سرشناس، تلاشی است در ارائه پاسخ جامع به سئوال‌های فوق و راه‌یافتی برای گذر از وضع موجود.

عنوان کتاب

Wer Allahswort missbraucht

«آنان که از کلام خدا سوءاستفاده می‌کنند»

و زیر عنوان آن

Kriesenherd islamische Welt

«جهان اسلام؛ با تندر داغ بحران»

توسط انتشارات **Hoffmann und Campe** انتشار یافته است.

«جامعه پارلمانی آلمان» به مناسبت انتشار کتاب «آنان که از کلام خدا سوءاستفاده می‌کنند» مراسمی در محل این جامعه در برلین - پارلمان آلمان در روز ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۲ برگزار نمود. انتخاب این روز - سالروز عمل تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ - و سخنران آن یعنی خانم ریتا - سوسموت رئیس سابق پارلمان آلمان، به خاطر پاسخ‌هایی است که دکتر دانش در کتاب خود به سئوالات بیشماری که پس از ۱۱ سپتامبر در ذهن‌ها طرح شده، می‌دهد و همزمان خوانند، و قدرت‌های بزرگ - اینجا آمریکا - را به تامل بر درستی پدیدار «دشمن دشمن من دوست من است» وامی‌دارد.

آقای ویلی ویمر (**Willy Wimmer**) از سوی «جامعه پارلمانی آلمان» جلسه معرفی کتاب دکتر مصطفی دانش را با معرفی نویسنده افتتاح نمود. وی خیلی کوتاه با بیان خاطره‌ای گفت: «در سال ۱۹۹۸ همراه هیئتی به اتفاق دکتر دانش به افغانستان سفر کردیم و در یک شرایط خطرناک در منطقه حائل میان طالبان و نیروهای «اتحاد شمال» و تنها شناخت و تسلط دانش بر مسائل افغانستان و تعادل نیروهای آن و احترامی که جناح‌های مختلف (اتحاد شمال) برای دانش قائل بودند، باعث نجات ما از مهلکه‌ای جدی شده». آقای ویمر خود از کارشناسان منطقه خاور نزدیک، خاورمیانه است و کسی است که بارها خطر «بنیادگرایان اسلامی» را خاطرنشان کرده‌است. وی سخن خود را این گونه پایان داد که:

«نویسنده، کتاب کسی است که منطقه و مسائل آن و بنیادگرایی اسلامی را لمس کرده و به خوبی می‌شناسد».

آنگاه خانم پروفسور ریتا سوسموت، طی سخنرانی خود در معرفی کتاب «آنان که از کلام خدا استفاده ابزاری می‌کنند» و ارتباط موضوع مورد بررسی در کتاب با عمل تروریستی ۱۱ سپتامبر، بر ۳ نکته تائید نمود.

- این کتاب یک پژوهش تئوریک و خشک نیست. بلکه با بیانی روان، جذاب از تجارب و مشاهدات عینی و روزمره نویسنده، حکایت می‌کند.

- این کتاب ضدآمریکایی نیست! برخلاف آنچه در مطبوعات خیلی راحت، نوشته‌ها ضدآمریکایی می‌شوند، اما در کتاب دانش با دنبال‌کردن رخدادها، خواننده، متوجه انتقاداتی می‌شود که به سیاست آمریکا و در درجه بعد اروپا وارد است.

- این کتاب ما را به نزدیکی با انسان‌های دیگری کمک می‌کند که فرهنگ آن‌ها را نمی‌شناسیم. مثلا ما با ۲/۷ میلیون ترک - که مسلمان هم هستند - در آلمان در کنار هم زندگی می‌کنیم و نه با هم!

* * *

در میان نوشته‌های زیادی که تاکنون در باره ۱۱ سپتامبر نوشته شده است، «پدیدارشناسی ۱۱ سپتامبر» نوشته دکتر محمدرضا نیکفر با مبانی فلسفی، انگیزه‌ها و برداشت بنیادگرایان اسلامی در عمل به اعتقاداتشان مورد بررسی قرار گرفته است. و به گمان من دقیق‌ترین پاسخی است که به این سئوال که «چرا تروریست‌ها دست به این عمل جنایتکارانه زده‌اند؟» می‌دهد. این پاسخ در خور تامل، مستقل از عملکرد آمریکا در کشورهای اسلامی و در جهان است.

اما دکتر مصطفی دانش در کتاب خود، از آنچه خود دیده، و تجربه کرده، با بیانی روان و جذاب از یک‌سو به بنیادگرایی اسلامی می‌پردازد و خاستگاه و نحوه نشو و نمای آن را نشان می‌دهد و می‌نویسد که چگونه این پدیده، روزی به لباس «مجاهدین افغانی» و روز دیگر در قالب «طالبان» و «اتحاد شمال» و امروز در قامت «دولت اسلامی افغانستان» بروز کرده است.

از سوی دیگر، خلال ۲۵ سال گذشته به بررسی سیاست آمریکا در منطقه و بویژه افغانستان می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه آمریکا بنیادگرایی و تروریسم اسلامی را هدایت و سازماندهی کرده است. دانش می‌نویسد که «وی از خیلی وقت پیش - از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ - خطر بنیادگرایی اسلامی را گوشزد کرده است و نقض حقوق بشر توسط مجاهدین افغانی را خاطرنشان کرده است. از این رو به او به عنوان «کسی که اطلاعات غلط می‌دهد» در مطبوعات توهین کرده‌اند»!

او اضافه می‌کند «پتانسیل خطرناک بنیادگرایی اسلامی به گونه‌ای در وسائل ارتباط جمعی غرب مطرح می‌شود که از آن می‌توان به عنوان ابزار سیاسی استفاده نمود!».

تاریخ ۲۳ سال گذشته افغانستان، تاریخ تروریسم بنیادگرایان اسلامی و در واقع تاریخ جنگ سرد در این دوران است. چگونه «سازمان‌القاعده» تشکیل می‌شود، چگونه مجاهدین و سپس طالبان از سوی آمریکا سازماندهی و پشتیبانی شده است.

افغانستان میدان عمل تروریست‌های القاعده شده بود، تنها پس از انفجار دارالسلام و نایروبی در سال ۱۹۹۸ آمریکا از پشتیبانی طالبان دست کشید.

دانش می‌نویسد: «پرنامه‌ریزان واشنگتن معتقد بودند از بنیادگرایی اسلامی آن‌گونه که خود می‌خواهند به عنوان ابزار تحقق استراتژی‌شان بهره‌برداری کنند. اما این که آن‌ها روزی بر علیه طراح و پشتیبان خود قد علم کنند، برای مقامات واشنگتن غیرقابل تصور بود! جالب این جاست که بن‌لادن و رفقای همراهش هیچ‌گاه، این را که غرب و بویژه آمریکا برای آن‌ها همچون «شیطان» و دشمن اسلام هستند - همان‌گونه که کمونیست‌ها - پنهان نمی‌کردند. اما خیلی دیر و تنها پس از آن که آن‌ها به عقاید مرگ‌بار خویش عمل کردند، خطر آن‌ها باور شد!».

آیا وقت آن نرسیده، که در فلسفه سیاسی استفاده ابزاری از «دوست» و دشمن را مورد تجدید نظر قرار دهیم؟ و در زندگی هم همین‌طور! ▣

«آیا اسلام دین خشونت است؟»

نامه گروهی از نویسندگان، هنرمندان و روشنفکران ایران در اعتراض به محکومیت ناصر زرافشان به دفتر نمایندگی سازمان ملل متحد در ایران

فرهاد عرفانی (ف.ع. مزدک)

جرج بوش، رئیس جمهور آمریکا، به این سئوال جواب منفی می‌دهد، وی، چندی پیش، به صراحت اعلام داشت: «اسلام دین خشونت نیست». حتما شما هم مراسم بریدن سر یک نوجوان، بوسیله کارد آشپزخانه توسط یک زن عضو گروه طالبان، و در استادیوم ورزشی شهر کابل را، دیده‌اید؟ البته آقای جرج بوش اعتقاد دارد: «این گونه حرکات ربطی به اسلام ندارد».

آقای خمینی هم که دستور قتل عام هزاران زندانی سیاسی را، در مرداد و شهریور هزار و سیصد و شصت و هفت، صادر فرمودند، معتقد بودند: «اسلام دین رحمت است». آقای خامنه‌ای نیز، که توسط دادگاه‌هی در برلین، مسئول مستقیم قتل و ترور دکتر شرفکندی «دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران» شناخته شد، معتقد است: «اسلام، دین محبت، رحمت و کرامت انسانی‌ست».

از این دیدگاه، بهترین راه پاسخ به سئوال: «آیا اسلام دین خشونت است یا نه؟»، مراجعه مستقیم به قرآن است. چرا که جدا از هرگونه پیشداوری، و برای جلوگیری از هر گونه شک و شبهه، باید برای رسیدن به حقیقت، به شناخت منبع اصلی پرداخت. همه می‌دانیم که به جز قرآن، که اکثریت بر مستندبودن نسبی! آن اذعان دارند، هیچ‌گاه از منابع اسلامی قابل استناد نیستند. این حقیقتی‌ست که: هر آنچه پس از ارائه قرآن، و در تداوم آن، به هر شکل منتشر شده، است، جز قصه و افسانه نیست! و حتی یک سند معتبر در این رابطه وجود ندارد!

و اما ببینیم قرآن در مورد کافران چه می‌گوید. کافران، همان‌گونه که می‌دانید کسانی هستند که منکر دین خدا هستند. به معنی دیگر، دین ندارند. و به تعبیر امروزی «آته‌ایست» در قرآن، سوره، حج، آیات ۱۹ تا ۲۳ آمده، است: «جامه‌هایی از آتش به قامت کافران برید، شده است، و آب سوزان بر سرشان می‌ریزند، پوست و اعضای درون شکمشان گداخته شود. و گرز آهنین بر ایشان مهیاست. هرگاه بخواهند از شدت اندوه، از دوزخ بگریزند. به آن بازگردانده شوند... بچشید عذاب سوزان را!!»، همان گونه که ملاحظه می‌فرمائید، قرآن، مجازات همراه با شکنجه را مجاز شمرده، و وعده داده است. در اینجا، هیچ صحبتی از دادگاه و محکمه در میان نیست. نیز، برای کافر، هیچ حقی متصور نیست. این افراد، صرفا به این دلیل که دین ندارند، و یا منکر دین اسلام هستند. محکومند که شکنجه شده، و عذاب دردناک را بچشند. قرآن، در جای دیگر، صریحا، به مومنان و مسلمانان توصیه می‌کند که خشمشان را علیه کفار، نشان دهند: «ای مومنان! با کافرانی که به شما نزدیکترند، پیکار کنید، و باید در شما خشونتی احساس کنند!» (سوره، توبه - آیه ۲۳ ا).

بر اساس مطالب فوق‌الذکر، مسلمانان موظفند، صرفا با تکیه به این احکام الهی، کمر به اعمال خشونت علیه غیرمسلمانان ببندند. و هیچ دلیلی هم برای این اعمال خشونت، بجز عقیده این افراد در دگراندیشی، وجود ندارد. قرآن، صراحتا می‌گوید: «ما غل‌ها بر گردن کافران بگذاریم... با غل و زنجیرها به گردن، در آب جوشان کشیده، شوند و بعد به آتش افروخته درآیند...»، (آیه ۲۳ از سوره، سبا) و (آیه ۷۱ و ۷۲ از سوره، مومن)

جالب این جاست که خود قرآن، در جای دیگر، در مورد کفروزیدن کافران می‌گوید: «ما بر دل‌هایشان پرده‌افکنده‌ایم تا آیات ما را درنیابند، و گوششان را سنگین کرده‌ایم که اگر به هدایتشان بخوانی، هرگز هدایت نشوند!!»، (سوره، کهف، آیه ۵۷)، و آنگاه در مورد همین مردمان، که به زعم ایشان، ناتوان از فهم و ادراک! آفریده، شده‌اند، می‌گویند: «منکران آیاتمان را، به زودی، به دوزخ وارد می‌کنیم، و با احترام، نماینده، مقیم سازمان ملل متحد در تهران

همان‌گونه که اطلاع دارید، از تاریخ شانزدهم مرداد ۱۳۸۱ دوست همقلم ما و وکیل پرونده، قتل‌های زنجیره‌ای، ناصر زرافشان، به اتهام واهی دستگیر و برای تحمل پنجاه ضربه شلاق و پنج سال حبس، به پشت میله‌های زندان فرستاده شده، است.

آز اندیشان و روشنفکران ایران و جهان، چه به هنگام محاکمه، و چه در دوران حبس این نویسنده، و وکیل تلاشگر، از هیچ کوششی برای رفع فشارها و تهدیدها بر ضد وی، دریغ نورزیده‌اند. اما اکنون پس از گذشت بیش از هفتاد روز از گرفتاری ایشان. شاهد آنیم که گوش مسئولان قضایی کشور برای شنیدن هر گونه سخن حق‌طلبانه‌ای بسته است.

مسا، جمعی از نویسندگان و هنرمندان و روشنفکران ایران با تنظیم و ارسال این نامه به دفتر نمایندگی سازمان ملل متحد در تهران، مراتب اعتراض شدید خود را به محکومیت ناعادلانه ناصر زرافشان، که به ناروا، و تنها به دلیل تلاش برای روشن‌شدن مسایل پیچیده، پرونده، قتل‌های زنجیره‌ای، به چنین مجازات سنگینی محکوم شده، است، ابراز می‌داریم و طبق مواد پنجم، ششم، هفتم، نهم، دوازدهم و نوزدهم اعلامیه جهانی حقوق بشر، از همه مجامع بین‌المللی و طرفداران حقوق انسانی می‌خواهیم که مسئله ناصر زرافشان را شامل مرور زمان نکنند و به نسیان نسپارند. زیرا فرود ضربه‌های شلاق بر پیکر ناصر زرافشان، تازیانه‌هایی است بر اندام انسانهای حق‌طلب و وجدانهای بیدار بشری؛ و زندان پنج ساله ایشان نیز یعنی به بندکشیدن عدالت و پایمال‌کردن حقوق خانواده‌های قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای.

ما امضاکنندگان این نامه، از نمایندگی سازمان ملل متحد در تهران می‌خواهیم با انعکاس مواد بالا به مجامع دادخواه جهانی، و رساندن آن به شخص دبیر کل سازمان ملل متحد، آقای کوفی عنان، موجبات رهایی دوست و همقلم ما را فراهم آورند.

اکبر آذرپایجانی - غلامرضا آذرهوشنگ - فرزانه آقائی‌پور - یعقوب احمدوند - عالیه اقدام‌دوست - حسین اکبری - شاهرخ امینی - حسن ایلدیریم - هاشم بناپور - احمد بیگدلی - بابک پاکزاد - الهام پاکزاد - احمد پناهی - مولود ترکمانی - نیر، توکلی - فرهاد تهرانی - علیرضا تقفی - علیرضا جباری - محمد جهانگیری - پردیس حاجی‌زاده - پوریا حاجی‌زاده - فرخنده، حاجی‌زاده - محمد حاجی‌زاده - ایواز حمینی - مهشید حمزه‌پور - بهمن حمیدی - کریم خراسانی - جواد خردمند - فسرید، خردمند - محمد خلیلی - علی خلیلی‌پور - کاوه، خورابه - کیومرث درکشیده - ولی‌الله رحیم‌زاده - اردشیر رستمی - شهرام رضازاده - عبدالعظیم رضایی - محمد رضوانیان - کامران روح‌صداقت - علی‌اصغر رهبر - علی زیرک - ایرج سلطانی - رحمان سلطانی - خدیجه شریعتی - فرج‌اله شریفی - اصغر شکوری - محمد شکیبی - حسن صانعی - حسین صفاری‌دوست - محمدباقر صمیمی - سیما صنیع‌زاده - نازنین طالبی - سیامک طاهری - محمدحسین طهماسب‌پور شهرک - مسعود عاشوری - محمد عسگری - شهناز عاطرزاده - رحیم عقیقی - رضا علیپور منظم - آرزو فرمت - کریم قربان‌زاده - اشرف کاظمی - عصمت کاظمی - فتحعلی کریمی - نورالدین وند - جعفر کوش‌آبادی - کاوه گوهرین - عزت‌الملوک محبوب - مهین محمدی - پرویز مسجدی - ژیلا مشعشعی - رضوان مقدم - فاطمه ملک‌افضلی - اعظم منتظرالظهور - علی اشرف مهین رنجبر - مجتبی میثمی - فروزنده، ناظمی - زهرا نصر - جاوید نورمحمدی - حسن نیک‌بخت - حسین ورجانی - شکوفه وطن‌خواه - احمد یوسفی - نیکو یوسفی

هر چه پوستشان بسوزد، پوست دیگری به غیرمسلمین است، حال، باید هر عقل سلیمی، خود به قضاوت بنشیند که: دین و مکتبی که بر اساس آن نظریات شکل‌گرفته است، دین و مکتب خشونت هست یا نه؟

و در اینجا، این سئوال نیز، پیش می‌آید که آقایان جرج بوش، و خمینی، و خامنه‌ای، حقیقت را می‌دانند یا نه؟ بقول برتولت برشت: «آنکس که حقیقت را نمی‌داند گناهکار است، و آنکس که حقیقت را می‌داند، و آن را کتمان می‌کند، تبهکار است!!».

به زعم این قلم، عالیجنابان مذکور از زمره تبهکارانند! ▣

شکنجه و تسوید غذاب دردناک، برای غیرمسلمین است، حال، باید هر عقل سلیمی، خود به قضاوت بنشیند که: دین و مکتبی که بر اساس آن نظریات شکل‌گرفته است، دین و مکتب خشونت هست یا نه؟

و در اینجا، این سئوال نیز، پیش می‌آید که آقایان جرج بوش، و خمینی، و خامنه‌ای، حقیقت را می‌دانند یا نه؟ بقول برتولت برشت: «آنکس که حقیقت را نمی‌داند گناهکار است، و آنکس که حقیقت را می‌داند، و آن را کتمان می‌کند، تبهکار است!!».

به زعم این قلم، عالیجنابان مذکور از زمره تبهکارانند! ▣